

بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی

انتهٰ فیروزی*

دکتر محمدنی احمدی

استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

این نوشتار با روش توصیفی- تحلیلی در پی آن است که به بررسی چگونگی بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی بپردازد. فاضل العزاوی، شاعر نوپرداز، خوش قریحه، گمنام و در قید حیاتِ عراقی در قسمتی از سرودهای خویش به فرهنگ ایرانی اشاره کرده است. از این رو در این مقاله کوشش شده است که علاوه بر معرفی چنین شاعر توأم‌مندی به علاقه‌مندان در عرصهٔ ادبیات عرب به ذکر شاهد مثال‌هایی که در آن فرهنگ ایرانی به‌چشم می‌خورد، پرداخته شود. از نمونهٔ این شواهد یاد کردن شخصیت‌های ایرانی همچون خیام نیشابوری، مولانا، حافظ، سعدی و منصور حلّاج است. براساس بررسیهای این شاعر علاوه بر ارادت خود به این شخصیت‌های ایرانی به‌دلیل بهره‌گیری از حکمت و مضامون شعری آنان در شعر خود از آنان نام بردۀ است. نتایج پژوهش حاکی است که شاعر عراقی با روایت و وصف کردن اسطوره‌های ایرانی در داستان‌های هزارویک شب به صورت رمزی و کنایه‌ای آنها را تنها محمل و انگیزه‌ای برای آشکارنمودن انتقاد سیاسیش می‌پندارد و آن را راهی برای ابراز نارضایتی‌های موجود جامعه زمانه خود قرار می‌دهد تا شاید تغییری در سرزمین خود پدید آورد. هم‌چنین در این جستار بر جسته‌ترین نشانه‌های فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی یعنی اشاره کردن به شهرها و مکان‌های ایران هم‌چون تهران، اصفهان، شیراز و قم دیده می‌شود و در نهایت این نتیجه دریافت شد که شاعر با ذکر این شهرها میان آنها با اوضاع سرزمین خویش نوعی پیوند و ارتباط برقرار نموده است. در واقع این شهرها را مکان‌هایی برای همدردی و همنوایی با میهن خود می‌داند. در پایان پژوهش واژه‌های معرب فارسی در شعرهای شاعر ارائه و مورد تحلیل قرار گرفته است که بدون تردید می‌تواند یکی از مصادیق اثربخشی زبان فارسی بر زبان

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۶/۱۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۹/۷

* دانشجو کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه

نویسنده مسئول: enthafirouzi2017@yahoo.com

عربی باشد. بر این اساس به جرأت می‌توان گفت شعر العزاوی آیینه تمام عیار فرهنگ ایرانی است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ ایرانی، شعر، شاعر عراقي، فاضل العزاوی.

۱. مقدمه

میان ادبیات تطبیقی و فرهنگ ارتباط تنگاتنگی وجود دارد که این خود انگیزه مناسبی برای تأثیرپذیری کشورها از همدیگر می‌شود. ادبیات تطبیقی در فرهنگ ملّی هر سرزمین نقش مؤثّری دارد و سبب می‌شود که کشوری، هویّت و فرهنگ خویش را به دیگر کشورها معرفی کند و به آن بپالد. از نتایج پر ثمر ادبیات تطبیقی در هم شکستن مرزها و موانع فرهنگی کشورهای است که باعث آشنایی دیگر کشورها با فرهنگ جوامع می‌شود. «ادبیات تطبیقی شیوه‌ای است برای فراتر نگریستن و خروج از موانعی به نام مرزهای ملّی با هدف شناخت گرایشها و تحولات فرهنگ ملتهای مختلف» (حسان، ۱۹۸۳: ۱۶).

فرهنگ ایرانی مجموعه‌ای از باورها، ارزشها، آداب و رسوم است که مردمان آنجا خود را با آن می‌شناسند و همواره مورد توجه جهانیان بوده است. شاعران عرب از دیرباز از فرهنگ ایرانی تأثیر پذیرفته‌اند. در این میان شاعران عراقي بهدلیل نزدیکی مرز جغرافيايی بیشتر تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. فاضل العزاوی شاعر عراقي در اشعار خویش از ایران و فرهنگ ایرانی یاد می‌کند. فرضیه پژوهش این است که با توجه به اینکه العزاوی از شاعران نامی ایران و از شهرهای ایران یاد می‌کند از فرهنگ ایرانی تأثیر پذیرفته است. از این‌رو این مقاله در جستجوی آن است، چگونگی بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر العزاوی را برای خوانندگان هویدا نماید.

۱-۱ بیان مسئله

فاضل العزاوی (۱۹۴۰) از شاعران معاصر عراق و اهل کركوك است. وی دارای تألیفات متعددی در زمینه ادبیات، داستان، نقد و ترجمه کتاب، و دیوان شعری او شامل بر دو جلد است. از ویژگیهای شعری او تنوع موضوعی با رعایت انسجام درونی است؛ شاید دلیل آن به حجم زیاد دیوان شاعر برگردد که این امکان را برای او فراهم آورده است. وی با استفاده از ابزار صور خیال و تصاویر زیبای شاعرانه، اوضاع اجتماعی خویش را

به تصویر می‌کشد. هم‌چنین از برجسته‌ترین ویژگیهای شعری وی، شعر سیاسی، اجتماعی، پایداری و نیز تأثیرپذیری از قرآن‌کریم و فرهنگ و ادب ایرانی است به‌طوری‌که شاعر به رغم اینکه به وطن و کشورهای عربی بسیار گرایش دارد از دیگر زبانها از جمله فارسی، انگلیسی، کردی و ترکی یاد، و به آنها توجه خاصی می‌کند و در اشعارش شخصیت‌های بزرگ آن زبانها را می‌ستاید و در بیان شعری خویش به صورت پنهان نوعی آزادی اجتماعی - سیاسی را فریاد می‌زند.

۱- ضرورت و سوالات پژوهش

این جستار در پی این است که بر اساس مکتب فرانسوی با روش توصیفی - تحلیلی، فرهنگ ایرانی را در شعر فاضل العزاوی واکاوی کند. اهمیت پژوهش از آن روست که می‌تواند به دانش‌پژوهان ادبیات عرب، شناختی کافی در زمینه شاعران عراق بویژه ۷۵ ◇
دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۶
عراوی ارائه کند. هم‌چنین می‌تواند از لحاظ نظری و درجهت افزایش معلومات خوانندگان درباره ادبیات معاصر عراق و جایگاه شعر فاضل العزاوی در ادبیات معاصر عرب، سودمند باشد.

پرسش این پژوهش بر این نکته استوار است:

۱. عمدۀ ترین مضمونهای شعری فاضل العزاوی کدام است؟
۲. جلوه‌های تأثیرپذیری العراوی از فرهنگ ایرانی چگونه است؟

۲- یشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی در زمینه بازتاب فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر شاعران عرب صورت گرفته است؛ در عین حال، با اینکه فاضل العزاوی از شاعران توانمند عراق به شمار می‌آید، تاکنون پژوهشی در خور این شاعر نگاشته نشده است. بنابراین در این پژوهش به بررسی بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی پرداخته می‌شود.

۲. تحلیل

۱-۲ مختصری از زندگینامه فاضل العزاوی

فاضل العزاوی شاعر، نویسنده و رمان‌نویس در سال «۱۹۴۰م.» در شهر کركوك عراق دیده به‌جهان گشود. کلاس اول ابتدایی بود که پدرش او را به «جبرائيل»، معلم آشوری تباری که در منطقه قوریبا سکونت داشت، سپرد تا زبان انگلیسی را از او بیاموزد؛ چرا

که پدرش به وی توصیه کرد که فراغیری زبان انگلیسی بسیار مهم و پرکاربرد است؛ ازین رو سختی‌های بسیاری را در این راه متحمل شد (العزایی، ۲۰۱۷: ۱۸۸).

العزایی در ۱۵ سالگی اولین قصیده‌اش را با عنوان «رماد العودة» به سبک شعر نو به رشتۀ تحریر درآورد. شایان ذکر است، وی در آن زمان این قصیده طولانی را برای یوسف الحال شاعر برجسته لبنانی و سردبیر مجله «المجلة» فرستاد که بسیار از آن استقبال، و این جرقه بزرگی در زندگیش محسوب شد تا نام وی در کنار شاعران برجسته و بزرگ دیگر در دو صفحه از مجله قرار گیرد. تا قبل از انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ (انقلاب علیه نظام سلطنتی) وی آزادانه افکار و احساسات خویش را بیان می‌کرد؛ اما روز انقلاب آنچه را نوشته بود از ترس جوانان آشوبگر به بقالی‌ها فروخت. آنها هم برای نگهداری کیسه چای از آن استفاده کردند (همان، ۱۹۱). در جریان این انقلاب بهدلیل اینکه کودتا با انتقاد و نقد منافات داشت، العزایی آزادی مطلوب خود را از دست داد؛ بنابراین پس از این انقلاب نتواست در آثارش از حقایق، سخن به میان آورد. وی برای بیان افکار و مقاصد خود مجبور شد به شیوه رمزگونه و غیرمستقیم با زبان‌آتشین از عملکرد حاکمان وقت انتقاد کند.

از آنجا که تاریخ دیرینه شعر در آن زمان از رکود و فقر فرهنگی رنج می‌برد، العزایی «جماعت کرکوک» را در عراق با دوستانش تشکیل داد که بر پایه عشق به ادبیات، هنر و فرهنگ بنا نهاده شده بود که در پی نوآوری و نوگرایی بودند. صدای آنان قوم یا گروه خاصی را شامل نمی‌شد؛ بلکه تمام اقتشار جامعه را دربر می‌گرفت (همان، ۱۹۲).

فاضل العزایی بعد از انقلاب هشتم شباط در سال ۱۹۶۳، که ترم آخر دانشکده بود، بازداشت شد و سه سال از زندگی خویش را در زندان به سر برد. او بعد از آزادی در سال ۱۹۶۵ در مجله هنری و ادبی «القندیل» مشغول به کار شد که تقریباً در این مجله آزادانه سخناتش را بیان می‌کرد؛ سپس در روزنامه مشهور «المتنار» در عراق مشغول به کار گشت که از روزنامه‌های درجه یک آن زمان عراق به شمار می‌آمد (همان، ۱۹۴).

فاضل العزایی در دانشگاه بغداد موفق به کسب مدرک ادبیات انگلیسی شد؛ سپس مدرک روزنامه‌نگاری و علوم سیاسی در دانشگاه لایپزیگ گرفت و نیز مدرک دکترا را با موضوع «فرهنگ عربی» به پایان رساند. مدتی از زندگانی خویش را به روزنامه‌نگاری در عراق در مجله «الشعر» پرداخت و نزدیک به «۲۰» مجموعه شعری، داستان و کتابهای نقد را به زبانهای عربی و انگلیسی نگاشت. لازم به ذکر است که وی هم

بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی

اکنون در برلین زندگی می‌کند (العزاوی ۲۰۰۶، ج ۱: ۴). مهمترین مجموعه‌های شعری فاضل العزاوی عبارت است:

سلاماً أيتها الموجة، سلاماً أيها البحر - بيروت ۱۹۷۴؛ الشجرة الشرقية - بغداد ۱۹۷۶؛
الأسفار / الصحراء / عويل العنقاء (۳ دواوين في مجلد واحد) - بغداد ۱۹۷۶؛ رجل يرمي
أحجاراً في بحر / التشيد المضاد (ديوانان في مجلد واحد) - لندن - بيروت ۱۹۹۰؛ صاعداً
حتى اليابس - بيروت - عمان ۱۹۹۳؛ في نهاية كل الرحلات / في كل بئر يوسف يبكي -
كولونيا - بيروت ۱۹۹۴؛ فراشة في طريقها إلى النار - دمشق ۱۹۹۸؛ أعراب تحت سماء
غربية / من نافذة مفتوحة في طبق طائر - كولونيا بيروت ۲۰۰۱؛ هنا فوق الكرة الأرضية -
كولونيا - بيروت ۲۰۰۶؛ الأعمال الشعرية (مجلدان) - كولونيا - بيروت ۲۰۰۶؛ في كل بئر
يوسف يبكي (باللغة الإنكليزية) - نيوجيرسي، أميركا ۱۹۹۶؛ صانع المعجزات (باللغة
الإنكليزية) - نيويورك ۲۰۰۳؛ أنظر وراءك بحب (باللغة الإنكليزية) - إعادة كتابة لقصائد
عربية قديمة - دبي ۲۰۱۰.

۷۷
❖ دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پیاپیز و زمستان ۱۳۹۶

۲-۲ مضمونهای فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی

از جمله مضمونهای فرهنگ ایرانی در شعر العزاوی برشمردن نام شاعران نامی ایرانی نظیر خیام، مولوی، سعدی، حافظ و همچنین اشاره به داستان هزارویک شب، تأثیرگرفتن از شخصیت شهرزاد، سندباد، نقل کردن نام شهرهای ایران، الهام‌گیری از شخصیت منصور حلاج، وامگیری از کلمات فارسی مانند الأقحوان، النرجس، بستان، القرنفل، دیباچ، خندق و لجام است.

۱-۲-۲ شاعران نامی ایران

وجود قهرمانان نامی و اشخاص تأثیرگذار فرآنومی، بارزترین نشانه‌ای است که فرهنگ و تمدن هر ملت را بر قله افتخار می‌نشاند. ایران هیچ گاه سپهر نیلگونش از فروغ این ستارگان تابناک تهی نبوده است تا ایرانیان در سراسر دنیا سرافراز و سربلند باشند. یکی از جلوه‌های فرهنگ ایرانی در شعر العزاوی مطرح کردن نام شاعران برجسته ایرانی است که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

۱-۱-۲-۲ خیام نیشابوری

فاضل العزاوی در سروده «موقعة الكمبيوتر»، ابونواس را اصالتاً ایرانی خوانده است و

وی را که نسبت به فرزندان عربهای فرهیخته، غزل مذکر سروده است، ناپسند می‌شمارد و او را از این عمل زشت باز می‌دارد؛ با وجود این به منظور نشاندادن خوبی‌های ایرانیان از خیام نیشابوری یاد می‌کند و او را شاعری بزرگ و برجسته معرفی می‌کند و معتقد است نباید عمل ناپسند را به یک قوم یا ملتی تعمیم داد.

أطرودوا أبا نؤاس من البلاطِ! قليلُ الأدب، فارسي مجوسى كان يتغزل بالعلمان العرب الأفضل. ليس كلُّ الفرسِ لوطين. أنا أَفْضَلُ عَمَرَ الخيام. شاعرٌ من نيسابورَ كان مغرماً بالفتیاتِ القيانِ و دمِ الکرمِ. هل قرأتَ رباعيته الأخيرة؟ (العزاوي، ۲۰۰۶، ج ۲: ۱۱۰)
 ترجمه: ابونؤاس را از این دیار بپرون کنید/ او بی‌ادب است؛ ایرانی زرتشتی است که نسبت به پسر بچه‌های فاضل عرب (غزلسرایی) عشق و رزی می‌کرد/ همه فارسی زبانها هوسباز نیستند. من عمر خیام را ترجیح می‌دهم. شاعر نیشابوری که عاشق دختران آوازه‌خوان و شراب بود. آیا رباعی زیر او را خوانده‌ای؟

العزاوي در ادامه دو بیت از خیام را ذکر می‌کند:

گویند مر که دوزخی باشد مست	قولی است خلاف و دل بر آن نتوان بست
گر عاشق و میخواره به دوزخ باشد	فردا بینی بهشت جون کف دست

هم چنین شاعر در ابیات زیر از ویژگیهای اخلاقی خوب ایرانیان در طول تاریخ یاد می‌کند که ثابت کردند همواره در تمامی زمینه‌ها پیشتر از بوده‌اند؛ آن هنگام که سه نفر از موبدان زردشتی به دیدار فرزند حضرت مریم(س) برای تبریک آمده بودند. در واقع اوج نزاکت و احترام و ادب ایرانیان را به تصویر می‌کشد و آن را ارج می‌نهاد:

ليس كلَّ المجوس أشراراً. ثلاثةٌ مِنْ مُلُوكِهِمْ تبعوا نجمةَ قادِهِمْ إِلَى مغارَةٍ فِي بَيْتِ لَحْمٍ، حِيثُ قَدَّمُوا هَدَايَاهُمْ لِطِفْلِ مَرِيمَ الَّتِي هَزَّتْ جَذْعَ النَّخْلَةِ فَتَسَاقَطَ رُطْبًا جَيْئًا (همان، ۱۱۰). ترجمه: همه زرتشیان بدطینت نیستند. سه نفر از پادشاهانشان از ستاره رهبرهایشان (بزرگ رهبرهایشان) به سوی غاری در بیت لحم دنبال می‌کردند./ به طوری که هدیه‌هایشان را به کودک مریم که تنه درخت را تکان داد، سپس خرمای تازه از آن افتاد، روانه کردند.

درباره این داستان در کتابهای مختلف سخن به میان آمده است. مسلم است که چند نفر ایرانی برای عرض تبریک و ادای احترام به حضرت مریم (س) رهسپار شده‌اند: «در روایات «عامیانه» مسیحی آمده است که چند مع از شرق آمدند و در بیت اللحم جلوی

بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی

پای عیسای نوزاد زانو زدند. پس می‌بینیم که نام زرتشت به صورت غیرمستقیم هم که شده با سنن متقدم ترسایان آمیختگی دارد» (ژاک دوشن، ۱۳۶۹: ۳).

۲-۱-۲ مولوی

العزاوی در سرودهای با نام «نصر جلال الدين الرومي الجريح مالك الأسرار» اگر چه به طور مستقیم در خلال سرودهاش نامی از مولوی به میان نیاورده با توجه به نام قصیده‌اش این قصیده را برای مولوی سروده است. وی در این سروده از نمادها و رموز برای بیان مقاصد خویش یاری می‌جوید تا لابهای رموز و تمادها هنر شعری خود را به نمایش گذارد. سراینده عقاب را نماد استقلال و آزادگی می‌داند که خود را به آن تشبيه کرده است. پرنده چنانچه بالهایش شکسته شود دیگر نمی‌تواند آزادانه پرواز کند؛ همان‌طور که نویسنده یا شاعری اگر آزادی بیان از او گرفته شود استعدادهایش لگدمal ۷۹ ◇ دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پیاپیز و زمستان ۱۳۹۱

تل لی یا سیده هدا الوادی کیف سأنهضُ مِنْ نَوْمٍ إِذْ ضُوءُ نَهَارٍ مَحْجُوبٌ عَنِّي / کیف أَرَى وَجْهِي فِي الْمَرْأَةِ / فِيمَا صَدَأَ الْأَيَامُ / يُعْشِي عَيْنِي / آءِي، تل لی / کیف يطيرُ النَّسَرُ بعيذاً حتَّى الغَيْمَةِ / إنْ كَانَ جَنَاحَاهُ كَسِيرَيْنِ / وَرِيشُهُ مُنْتَوْفًا فِي الرَّبِيعِ؟ / مِنْ طَمَعِي فِيكَهُ أَرَدْتُ الْكُلَّ، فَصَرَرْتُ الْكُلَّ بِكُلِّي / فِيلِمَاذا تَخَجَّلُ يَا مَالِكَ أَسْرَارِي مِنِّي؟ (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۲: ۲۹۱) ترجمه: ای حاکم این وادی به من بگو چگونه از خوابم بیدار خواهم شد / زیرا روشنایی روز از من پنهان شده است / چگونه صورتم را در برابر آینه بینم / در حالی که زنگار روزگار چشمانت را تیره‌وتار کرده است / افسوس، به من بگو / چگونه عقابی تا دوردست حتی تا ابرها پرواز می‌کند؟ / اگر بالهایش شکسته باشد / و پرهایش در میان بادها پراکنده شده باشد؟ / به خاطر اشتیاق به تو همه آن را می‌خواهم پس با تمام خویش، کل و فراگیر شدم / پس ای کسی که مالک و حافظ رازهای من هستی چرا از من خجالت می‌کشی؟

۲-۱-۳ سعدی شیرازی

العزاوی در سروده «فى الطريق إلى مكة» از سبک و سیاق شعر سعدی استفاده می‌کند و در واقع سعدی وار شعر می‌ساید. ابتدای قصیده را این‌گونه آغاز کرده است:

إِلَى لَاخْشَى كثِيرًا أَيُّهَا الْأَعْرَابِيِّ /أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ الْكَعْبَةَ/لَأَنَّ هَذَا الطَّرِيقَ الَّذِي تَسْلُكُهُ يُؤَدِّي إِلَى تُركِسْتَانَ» (العزوي، ۱۹۹۸: ۷). ترجمة: برستی که ای اعرابی بسیار می‌ترسم / تو هرگز به کعبه نخواهی رسید / چون این راهی که می‌پیمایی / به ترکستان متنه‌ی می‌شود.

اشعار پرآوازه مصلح‌الدین سعدی شیرازی در گلستان یا «بستان الزهور» آنچنان شهره آفاق شده که شاعر عراقي فاضل العزاوى مسحور و شيفته شعر سعدی شده و بخوبی از او تأثیر پذيرفته است؛ همان‌طور که ملاحظه می‌شود عیناً شعر سعدی را به عربی برمی‌گرداند که مطابق این بيت شيخ أجل است که:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است

در حکایتی از گلستان سعدی با نام «زاہدی مهمان پادشاه» آمده است: «زاہدی مهمان پادشاه بود. چون به طعام نشستند، کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او تا ظن صلاحیت در حق او زیادت کند. چون به مقام خویش آمد، سفره خواست تا تناولی کند، پسری صاحب فراست داشت. گفت: ای پدر باری به مجلس سلطان در طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید.

ای هنرها گرفته بر کفِ دست عیب‌های بر گرفته زیر بغل

تا چه خواهی خریدن ای مغورو روزِ درمان‌دگی به سیمِ دغل»

(شیروانی، ۱۳۷۵: ۶۴)

معنای این حکایت سعدی را این‌گونه می‌توان تشریح کرد: ای اعرابی [زاہدا]! می‌ترسم با این روشه که در پیش گرفته‌ای به کعبه نرسی [این روشه توبه زهد نمی‌رسد]؛ زیرا راهی که در پیش گرفته‌ای به‌سوی ترکستان است [روش توبه تاراج‌بردن دل مردمان است، نه کسب رضایت خدا]. و یا در جای دیگری نه با تصریح شعر قبل بلکه به تلویح مضمون قول سعدی را بیان می‌کند که قصدم رفتن به کعبه بود اماً به ترکستان رسیدم.

آهِ يا ضيف طریقی الضارب فی لیل الصحراء/ما أبعد مکه عناااااهِ يا صاحب رکبی/کیف بلغت روابی ترکستان و کان مُرادی الكعبَة/مِنْ كُلْ مَكَانْ جَاهُوا/فوقَ جمال مُنهکه وَقَفُوا فِي الْبَابِ قَلِيلًا/ترکُوا لِلرِّيَحِ هَدَايَاهُمْ فِي أَكِيَاسِ مُغَلَّقَةٍ/وَأَنْصَرَهُوا» (العزوي، ۱۹۹۸: ۱۴). ترجمة: افسوس ای همراه و همسفر من که شبانه، دل به صحراء

سپردهای / چه دور است مکه از ما! / افسوس ای همراه کاروانم / چگونه از تپه‌های
ترکستان سر درآوردم و حال اینکه مقصدم کعبه بود / از هر مکانی روانه شدند / بر
فراز شتران از رمق افتاده و خسته / در مقابل دَر اندکی ایستادند / هدیه‌هایشان را در
کيسه‌های بسته شده در مسیر باد رها کردند / و بازگشتند

۴-۲-۲ حافظ شیرازی

طبق مکاتباتی که با شاعر انجام شد ایشان بیان کرد؛ همان‌طورکه گوته با سبک شعری
کلاسیک در نوشتۀ خود با عنوان «دیوان شرقی» در باب حافظ سروده و شیفتۀ او شده،
وی نیز مانند گوته از حافظ شیرازی تأثیر پذیرفته است؛ هم‌چنین با توجه به ترجمه
انگلیسی فیتز جرالد و نیز ترجمه عربی احمد الصافی النجفی با اشعار عمر خیام
نیشابوری آشنا شده و با آن انس گرفته است و نیز منطق الطیر عطار را مطالعه کرده و به
دیوان عربی «بستان الزهور» سعدی شیرازی هم نظری داشته است. شایان ذکر است در
پایان، این مطلب را هم افزوده‌اند که در مورد شاعران عصر جدید هیچ‌گونه معلوماتی
ندارد. دلیل آن را هم این‌گونه تعبیر کرد که اشعار شاعران نوگرا تاکنون ترجمه نشده
است:

۸۱

❖

دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پیاپیز و زمستان ۱۳۹۶

إِنَّى مُعْجِبٌ بالشُّعَرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ الْقَدَامِيِّينَ وَبِالذَّاتِ بِالشَّاعِرِ الْكَبِيرِ حَافِظِ الشِّيرَازِيِّ الَّذِي
أَوْحَى لِي بِالعَدِيدِ مِنِ الْقَصَائِدِ الْمُنشَوَرَةِ ضِمِّنِ أَعْمَالِ الشِّعْرِيَّةِ الْكَاملَةِ. وَكَانَ حَافِظُ قد
أَوْحَى أَيْضًا لِلشَّاعِرِ الْأَلْمَانِيِّ الْكَبِيرِ غُوْتَهِ بِدِيَوَانِ كَامِلٍ يُعْتَبَرُ مِنْ أَهْمَّ الْأَعْمَالِ
الْكَلاسِيَّكِيَّةِ فِي الْأَدْبِ الْأَلْمَانِيِّ وَهُوَ كِتَابُ "الْدِيَوَانُ الشَّرْقِيُّ لِلْمُؤْلِفِ الْغَرْبِيِّ"، كَمَا أَنَّنِي
أَعْتَبُ عُمُرَ الْخِيَامِ وَاحِدًا مِنْ أَهْمَّ الشُّعَرَاءِ، وَتُعَتَّبُ تَرْجِمَةُ الشَّاعِرِ الْأَنْكَلِيزِيِّ فِيْتِرِ جِيرِ الدَّدِ
لِلْشُّعَارِهِ وَاحِدَهُ مِنْ أَهْمَّ الْأَعْمَالِ الشِّعْرِيَّةِ فِي الْأَدْبِ الْأَنْكَلِيزِيِّ. وَقَدْ قَرأتُهَا حِينَ كُنْتُ
طَالِبًا فِي الْجَامِعَةِ مُثَلِّمًا قَرأتُ التَّرْجِمَةَ الْعَرَبِيَّةَ الْمُمْتَازَةَ التَّيْ قَامَ بِهَا الشَّاعِرُ الْعَرَقِيُّ
أَحْمَدُ الصَّافِي النَّجَفِيُّ لِرَبَاعِيَّاتِهِ، هُنَاكَ أَسْمَاءٌ عَظِيمَةٌ كَثِيرَةٌ فِي الْأَدْبِ الْكَلاسِيَّكِيِّ
الْإِيرَانِيِّ وَتُعَتَّبُ أَعْمَالُهَا مِنْ كَنْوَزِ الْبَشَرِيَّةِ مُثَلِّ كِتَابَ "مِنْطَقَ الطَّيْرِ" لِفَرِيدِ الدِّينِ عَطَّارِ
وَدِيَوَانَ "بَسْتَانَ الزَّهُورِ" لِمُصَلِّحِ الدِّينِ سَعْدِيِّ.

أَمَّا الْأَدْبُ الْإِيرَانِيُّ الْحَدِيثُ فَمَعْلُومَاتِي عَنْهُ مَحْدُودَةٌ رَبِّما بِسَبَبِ قَلَّةِ تَرْجِمَتِهِ إِلَى
الْلِّغَاتِ الْأُخْرَى وَخَاصَّةً فِي الْعَقُودِ الْأُخِرِيَّةِ وَلَذِلِكَ يَصْعُبُ عَلَىِ الْحَدِيثِ عَنْهُ بِشَكَلٍ
يَدِلُّ عَلَىِ اطْلَاعِ عَمِيقٍ عَلَيْهِ.

گوته شاعر بزرگ آلمانی نیز از حافظ الهام گرفته است. وی یکی از افرادی است که

شیفتۀ حافظ و فرهنگ ایرانی بود و شور و نشاطی در جهان غرب به وجود آورد و موجب شناساندن این شاعر بزرگ به جهانیان شد و بخوبی توانست در دل مردم جای گیرد.

گوته با الهام از دیوان حافظ شروع به نوشتن آثاری در مدح این شاعر ایرانی کرد و در خود شوری تازه در خلق آثار ادبی دید که بعد از مرگ شلیر رو به افول نهاده بود. علاقه گوته به سروdon اشعاری در مدح حافظ و دیوان او با عشق آتشین وی به ماریانه فرون وبلمر، زلیخای غریبی-شرقی شعله‌ورتر شد (حدادی، ۱۳۸۵: ۴۸).

العزاوی در قصيدة «فى مضيف حافظ الشيرازي الحمار الطيب» از حکمت و عرفان حافظ تأثیر پذیرفته و حافظ را سر لوحه خویش قرار داده است. همان‌طور که مستحضرید شراب در شعر حافظ شراب عرفانی است و کمتر منظور وی شراب واقعی است. در این سروده حافظ آدمی را به خودشناسی تشویق، و به او گوشزد می‌کند تنها راه سعادت و رستگاری این است که به شناختی از خود برسیم:

جالساً فى مضيف حافظ الشيرازي /ربتٌ على ظهرى ثم رفع كأسه و قال لي: /اشرب يا
عاير الوادى /قلتٌ /كلا، الطيبُ نهانى عن ذلك. /فرَّدَ علىَ مطمئناً /اشرب! /فحينما تسکرُ
يصيرُ حمارك نفسُه طبيباً (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۲: ۲۹۶). ترجمه: در مهمانسرای حافظ
شیرازی در حالی که نشسته بودم بر پشت کمرم زد؛ سپس جام شرابش را برداشت و
به من گفت: بنوش ای رهگذر دشت و صحرا. گفتم هرگز، طبیب مرا از آن منع کرده
است. با اطمینان این‌گونه به من جواب داد: بنوش؛ زیرا هنگامی که از خود بی‌خود
می‌شوی یا مست می‌شوی، الاغ تو خودش بپشک می‌شود.

همچنین فاضل العزاوی در سرودهای با عنوان «موقعۃ الکومبیوت» دو بیت از حافظ را بازگو، و از حافظ به عنوان نمونه اتصال و اتحاد شاعران به یکدیگر یاد می‌کند و حافظ را مورد مدح و ستایش قرار می‌دهد. وی معتقد است تمامی شاعران باید در رسیدن به سعادت و خوشبختی سرزمینشان متحد شوند:

ثم جاء حافظ الشيرازي وقرأ قصائد في نادي اتحاد الأدباء في العلوية: (همان، ۱۱۰)

سپس حافظ شیرازی آمد و قصیده‌هایش را در انجمن اتحادیه ادبیان بزرگان خواند:

گفتم که لبت گفت لم آب حیات

شادی همه لطیفه گویان صلوات

(همان، ۱۱۰)

گفتم دهنت گفت زهی حب نبات

گفتم سخن تو گفت حافظ گفتا

یکی از بدیهی ترین نمونه های تأثیرپذیری فاضل العزاوی از فرهنگ ایرانی در این قسمت است که ایشان چند کلامی با حافظ به زبان فارسی سخن می گوید به گونه ای که اصطلاح «خدا را شکر» را بیان می کند. در اینجا العزاوی با حافظ به گفتگو می پردازد و از اینکه می تواند با او سخن بگوید بسیار خرسند است؛ چرا که از اوضاع نابسامان کشور به ستوه آمده است و حاکمان و صاحبان قدرت را بشدت نقد می کند. در این اوضاع سخت تنها کاری که قادر به آن است، اتحاد و پیوستگی میان شاعران با همدیگر است. وی در واقع حافظ را نقطه اتصال و اتحاد هترمندان و شاعران می پنдарد و به وجودش افتخار می کند:

شکرًا لله يا حافظ، خُدَا را شُكْر! فنحن لا نزالُ أصدقاءَ رغمِ كلِّ شئٍ. دعْهم يقتلوا بعضَهم! الجنرالاتُ إلى الكلابِ و القادةُ إلى الجحيمِ! ليكن شعارنا الآنَ و في كلِ الأوقاتِ: يا شعرا العالمِ اتحدو! لقد أصيّحنا أقوياءَ في النهايةِ (همان، ۱۱۱). ترجمة: «شکر خدا ای حافظ! خدا را شکر! / با وجود همه مشکلات همچنان دوستیم. بگذار تا یکدیگر را بکشنند. ژنرالها به سوی سگها و رهبران به سوی جهنم. [رهسپارند]؛ اما باید شعار کنونی و بلکه شعار همیشگی ما این باشد: ای شاعران جهان متحد شوید. به یقین در پایان از نیرومندان هستیم.»

همان طور که ملاحظه شد بدون شک دیوان فاضل العزاوی تحت تأثیر فرهنگ و شعر شاعران مشهور فارسی زیان همچون مولوی، سعدی، حافظ و خیام نیشابوری است به گونه ای که تمایلش به خواندن آثار آنان را در ردیف خواندن آثار امری القیس، متنبی، ابو تمام، بختی و معمری قرار می دهد تا آنجا که وی در این باره می گوید: بقدر ما یهمنی آن اقرأ امراً القیس والمتنبی وأبا تمام والبختی والمعری و... یهمنی آن أقرأ أيضًا ... و عمر الحیام وحافظ الشیرازی و ... الخ. والسؤال: کیف یمکن لکاتب ما آن یکتب بدون تراث ما میرکن إلیه؟ إنَّ مَنْ يَتَهْمُنَنَا بِالتَّنَكُّرِ لِلتَّرَاثِ، لَا يَعْرُفُونَ كَمَا يَبْدُو أَنَّ كُلَّ كَلْمَةً فِي الْلُّغَةِ، وَنَحْنُ نَكْتُبُ بِالْلُّغَةِ، تَضَمَّنَ تَارِيْخًا سُحْرِيًّا طُوْبِيًّا مِنَ التَّرَاثِ. لقد وجدت دائمًا الكثير من المتعة في قراءة الكتب القديمة، مثلما اكتشفت السخف الذي يتضمنه بعضها أيضًا (العواوی، ۲۰۱۷: ۱۴۶).

۲-۲-۲ هزار و یک شب

نویسنده ایشان عرب زبان درباره اهمیت هزار و یک شب سخنان بسیاری گفته اند. در اینجا یک نمونه آورده می شود: «کتاب هزار و یک شب از با ارزشمندترین ذخیره های ادبی

است که نقش بسزایی در شکوفایی و پیشرفت استعدادهای بسیاری از اندیشمندان شرق و غرب دارد؛ به طوری که تأثیر آن را نمی‌توان انکار کرد» (کیلانی، ۱۹۲۸: ۵).
نشانه‌ها حاکی است که داستان هزار و یک شب از لحاظ آداب و رسوم و فرهنگ، ایرانی است.

ریشه ایرانی هزار و یک شب علاوه بر مستندات تاریخی این تأیید را نیز با خود دارد که بسیاری از نظریه‌پردازان در ایرانی‌بودن داستان آغازین (قصه بنیادین) و نیز اصل ایرانی برخی داستانها، اشارات، آداب و نشانه‌های محلی آن تردیدی ندارند (طاوسی و همکاران، ۱۳۸۶: ۶۴).

العزایی در قصیده «فی مملکة ألف ليلة و ليلة» معتقد است که:

هزار و یک شب» در واقع اشاره‌ای به ماجراهای سیاسی سرزمه‌نها یی است که در عراق اتفاق افتاده است. عراق بعد از انقلاب ۱۴ تموز ۱۹۵۸ به ظاهر در سایه شعارهای انقلابی تشکیل شده بود. حکومت پادشاهی از بین رفت و به جای آن حکومت نظامیان روی کار آمد. نظامیان با شعار دموکراسی ظاهر شدند؛ اما در واقع بیشتر از حکومت قبلی به خونریزی و سلطه‌طلبی و زورگویی ادامه دادند. در رأس این نظامیان عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف بودند. آنان در اذهان عمومی، خود را قهرمانان واقعی معرفی می‌کردند. در واقع قهرمانان خیالی بودند که با جهل و نادانی برای رسیدن به قدرت این تصور را در میان مردم به وجود آوردنده» (العزایی، ۲۰۰۳: ۴۱).

منظور از «مجسمه‌ها» نظامیان آن سیاستمدار مستبد عبدالکریم قاسم است که حکومتی تقریباً نظامی به وجود آورده بود و نظامیان را در میدانها و خیابانهای شهرهای بزرگ برای نظارت و کنترل بر مردم گماشتند بود؛ اما بعد این مستبد به زیر کشیده و مجبور می‌شدند با چشم‌انداز اشکبار نظامیانش را در آغوش بکشد و از قدرت برکنار شود. این داستان تنها محمل و انگیزه‌ای برای العزاوی بود که انتقاد سیاسیش را این‌گونه مطرح کند و به این دلیل آن را به هزار و یک شب تعبیر می‌کند که هر دو داستان از نظر جغرافیایی و مکانی در یک مکان اتفاق افتاده است. فاضل العزاوی در واقع خیال را با واقعیت عجین می‌سازد. چنین مواردی بسیار دیده می‌شود که شاعران و نویسنده‌گان برای فرار از سانسور و پیامدهای احتمالی، زمان و مکان دیگری را (خيالی، تاریخی یا

ادبی) به عنوان بستر و قایع اثربار قرار دهنده؛ ولی در واقع منظورشان «اینجا و اکنون» مذکور خودشان است.

کان ثمَّة حاكمٌ يحبُّ تماثيله/حتى آنَه ملا الشوارع و الساحاتِ بها/لتكونَ عينه الساهرةَ
على شعبه/و كان الناسُ إذ يمرونَ بها ينحنونَ لها/و يرفعونَ قبعاتهم أحتراماً/متممین
ببعضِ کلماتِ مهمَّةً/و كالعادة في كلِّ أسبوع تقربياً/كان الحاكمُ يخرجُ إلى
المدينة/ تتبعُه تماثيله الكثيرة/ليستقبل آخرَ تمثالَ لَه/حيثُ كانا يقفنان معاً على
المنصةَ/مستمعينَ إلى النشيدِ الوطني/ثم يسيرانَ على البساطِ الأحمر/مستعرضين
حرسَ الشرفِ/و في النهايةِ دائمَاً/ كان يعانقُ تماثيلَ المدينةِ كلَّها/و يوكِّعُها بالدموعِ
(العوازی، ۲۰۰۶، ج ۲: ۷۱). ترجمة: آنچا پادشاهی بود که مجسمه‌هایش را دوست
می‌داشت/ تا جایی که خیابانها و میدانهای شهر را با آن پر کرد/ تا چشم بیدارش
ناظر بر ملتش باشد/ و مردم هنگامی که از کنار این مجسمه‌ها می‌گذشتند برای آنها
خم می‌شدند و به احترام آنها کلاه‌هایشان را بر می‌داشتند/. در حالی که پاره‌ای از
کلمات مبهم و نامفهوم را به شکل سریع و جویده به زبان می‌آورند و طبق معمول
در تمام هفته تقریباً پادشاه به سوی شهر می‌رفت و مجسمه‌ها را یکی پس از دیگری
دنبال می‌کرد تا به استقبال آخرين مجسمه‌اش برود در حالی در کنار هم روی سکو
ایستاده بودند و به سرود ملی گوش می‌دادند و سپس روی فرش قرمز راه می‌رفتند و
محافظان امنیتی همراهیشان کرده بودند و در نهایت همیشه تمام مجسمه‌های شهر را
بغل می‌کرد و با اشک با آنها خدا حافظی می‌کرد».

۱-۲-۲-۲ شخصیت شهرزاد قصه‌گو

شهرزاد شخصیت اصلی و بانوی روایتگر داستانهای هزار و یک است. درباره شخصیت
شهرزاد اختلاف نظرهایی وجود دارد. «شهرزاد همان شیرین، دلدار و همسر
خسرو پرویز، شهریار ساسانی است. حدیث عشق خسرو شیرین شناخته همگان است.
بنابراین افسانه، خسرو دوم به زنی شیرین نام سخت دل بست و شیرین پس از کشتن
ملکه ایران مریم، به جایش نشست» (آذر، ۱۳۸۷: ۱۲۰).

همچنین درباره این شخصیت داستانی هزار و یک شب گفته شده است: «در این
قصه شهرزاد اولین زن دنیاست که منزلت انسانی زن را بیش از فرزند زایی نشان
می‌دهد که در آن زن به عنوان «سویشه» (فاعل شناسایی یا شناسنده) خود را نشان

می دهد و نقش تاریخی خود را برخلاف فرهنگ تبعیض‌آمود حاکم ایفا می کند» (نوین و میرزا، ۱۳۹۰: ۱۵۸).

العزاوی چکامه «طیور فی معطف اللیل» شهرزاد را نماد امید و نشاط و شجاع و تدبیر می‌پندارد. داستان شهرزاد و شاه دربردارنده حکایت زنان و پادشاه است که پادشاه هر شب یکی از آنها را می‌کشد که آخرین نفر نوبت به شهرزاد می‌رسد که چاره‌اندیشی و تدبیرگری او سبب رهایی از تصمیم پادشاه می‌گردد:

عندما يسقط ظلُّ القافلة/ فوقَ منفي المدن المغتربة/. و تخبُّ الفرسُ البيضاءُ فِي
جوفِ الصحاري/ يمنحُ البحْرُ المدميَّ ساحلَه/ كُلَّ ما غنته من أجيَلِ السكاري/ شهرزادُ
الحلوةُ المكتتبةُ» (العزاوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۱۴۲). ترجمه: آن هنگام که سایه کاروان بر
فراز تبعیدگاه غریب نقش می‌بندد/ واسب سفید در بادیه یورتمه می‌زنند/ دریای
خونین همه ترانه‌ها و ترنم‌های را که شهرزاد زیبا و محزون برای افراد سرمست،
خوانده به ساحلش پیشکش می‌دهد.

۲-۲-۲ سندباد

سندباد یکی از شخصیت‌های داستان‌های هزار و یک شب به شمار می‌آید. سندباد در داستان هزار و یک شب فردی است که با سفرهای دریایی خود با طوفان حوادث و سختی‌ها دست و پنجه نرم می‌کند و شاهد فراز و فرودهای بسیاری در این سفرها بوده است. وی برای رهایی از این مشکلات هر بار تدبیری می‌اندیشید و خویش را از مهلکه نجات می‌داد. «سندباد یا سندباد در فارسی پهلوی به معنای نیروی اندیشه یا بادی است که از جانب سند می‌وزد. سندباد در داستانهای کهن ایرانی و نیز قصه‌های هزار و یک شب حضوری پر رنگ دارد. این اسطوره بعدها به سرزمینهای عربی و از آنجا کشورهای اروپایی راه یافت» (خورشید، ۲۰۰۴: ۱۹۸).

العزاوی در قصيدة «کل صباح تنهض من نومها» از شخصیت اسطوره‌ای سندباد در داستانهای ایرانی هزار و یک شب یاد می‌کند. وی ضمن به تصویر کشیدن شرایط نابسامان جامعه و شکوه کردن از این فضا و جو به سربازان غیور در جنگ در پشت سنگرهای شنی در برابر دشمن اشاره می‌کند که با رشادتهای فراوان به دفاع از میهن‌شان به پا می‌خیزند، شاعر این عزم و اراده را تقدیس می‌کند و برخورد لازم می‌داند که احترام آنان را پاس بدارد. هم‌چنین موشکهای هوایی که از سوی دشمن به طرف

میهنش پرتاب می‌شود، خاطر او را مکدر می‌سازد به گونه‌ای که حتی بزرگان مقاومت و پایداری همچون بدرشاکر السیاب از این مصیبت تاب نمی‌آورد و نیز اسطوره سندباد را نماد شجاعت و شهامت می‌داند که این بار سرزمین العزاوی را برای سفر برگزیده است. وی به دلیل شرایط نابسامان جامعه العزاوی قدرت مقابله با مشکلات را ندارد و آنجا را ترک می‌کند. بنابراین العزاوی این گونه از بیان مقاصد و اهداف خویش به صورت آشکار خودداری می‌ورزد و به صورت ضمنی و پوشیده از اسطوره‌ها و شخصیت‌ها برای سخن گفتن از شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه مدد می‌جوید.

هذا هي الحرب إذا!/ تَسْكُبْ دَمَهَا فِي الْبَصَرَةِ، مُخْبِثَةً بَيْنَ أَشْجَارِ النَّخْيلِ/ خلف أَكْيَاسِ الرَّمْلِ فِي الْخَنَادِقِ الْغَارِقَةِ فِي الْمَاءِ/ فِيمَا السَّفَنُ جَانِحَةٌ فِي الشَّطَّ تُرِعَدُ عَبْرَه المَدَافِعِ/ فِيمَا الطَّائِرَاتُ تَرَشُّ السَّمَّ فَوْقَ التَّارِيخِ/ وَ تَمَاثَلُ بَدْرُ شَاكِرِ السِّيَابِ يَرْتَجِفُ وَحِيدًا مَذْعُورًا/ فِيمَا السَّنْدِبَادُ يَغَادِرُ جَزِيرَتَه إِلَى بَحْرِ الظَّلَمَاتِ (العوازوی، ۲۰۰۶، ج: ۱: ۴۱۷). ترجمه: این همان جنگ است! / خونش (هلاکت و نابودی) را در بصره می‌ریزد در حالی که میان درختان نخل پنهان شده / پشت کیسه‌های شنی غرق شده در آب در سنگرها / در حالی که کشتی‌ها در ساحل پهلو گرفته‌اند و مدافعين را می‌ترسانند / در حالیکه هوایی‌ها سم روی تاریخ می‌پاشند / به گونه‌ای بدرشاکر السیاب تنها و وحشت‌زده شده است / در آنچه سندباد سفرهایش را از جزیره‌اش به سوی دریای تاریکی‌ها ترک می‌کند.

۳-۲-۲ الهام‌گیری از عارف شهر ایرانی منصور حلاج

منصور حلاج از عرفای تراز اول ایرانی است که موفق شد غوغایی در ادب عرفانی به پا کند و مورد توجه همگان قرار بگیرد. «طبق نظر صوفیان، حلاج شهید تمام عیاری است؛ جرمش این بود که اسرار الهی را فاش کرد، او در حالت خلسه، اما در حضور کسانی که این معنا را نمی‌فهمیدند، گفته بود: أنا الحق!» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۴۰)

حلاج نیز در میان نویسنده‌گان و شاعران عرب جایگاه والایی دارد به طوری که درباره او گفته شده است:

حلاج، فارسی الأصلی بود که تا شش سالگی به زبان فارسی سخن می‌گفت؛ اما بعد از آن به دلیل مهاجرت این زبان را به دست فراموشی سپرد و بیشتر به زبان عربی می‌نوشت؛ در واقع عربی نویس بود. وی راه نوپایی را برای رسیدن به حق گشود که

انگیزه مناسبی را برای ترویج فرهنگ دفاع از جوهر اسلام فراهم کرد (محمد عباس، بی‌تا: ۵۸).

حلاج شاعر و عارف ایرانی نمونه بارز ایشار و مقاومت در برابر آرمانها و عقاید والايش بود که شاعر عراقی او را نماد آزادی و رهایی از تعلقات و قیدوبندهای دینوی می‌داند. بر این اساس العزاوی در چند قصيدة خویش از او یاد می‌کند.

شاعر در سروده «کل صباح تنهض من نومها» به سرنوشت منصور حلاج اشاره دارد که در نهایت خون ریخته شده او خوراک حیوانات شده است و به خوانندگان توصیه می‌کند که نباید هرگز چشمانشان را به روی حقیقت بینندن؛ چرا که حلاج با مقاومت و پایداری خویش اثبات کرد که برای رسیدن به مقاصد و سختی‌ها باید از تعلقات مادی گذر کرد. وی با فریاد مشهور «أنا الحق» به درست‌بودن راه خود پافشاری کرد:

آهِ لا تَغْلِقْ عَيْنِيْكَ أَيْدِيْا / أَنْتَ يَا طَفَلَنَا الْمُعَلَّقَ عَلَى شَجَرَةِ جُوزِ هَنَاكَ / فَالِيْ يَمِينِكَ يَقْفُظُ الْحَلَاجُ، مَتَكِيًّا عَلَى نَخْلِيْهِ، تَلْعَقُ مِنْ دَمِهِ الطَّيْورُ / وَ إِلَى شَمَالِكَ يَنْهَضُ الرَّاعِيْ مِنْ غَفُوتِهِ، عَائِدًا إِلَى الْحَقْوُلِ (العزاؤی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۴۱۴). ترجمه: افسوس، هرگز چشمان را نبند/ تو ای کودکی ما آنجا که بر درخت گردو آویزانی/ هنگامی که حلاج ایستاده و بر روی درخت خرمایش تکیه زده، بخت و اقبال من نیک است/ از خونش پرندگان آویزان می‌شوند/ و سمت چپ تو، چوپان از خوابش بر می‌خیزد، زمانی که از کشترارها برمی‌گردد.

العزاؤی در جایی دیگر در قصيدة «لنخرج إلى الشوارع» به آینده روشن و درخشان سرزمینش امیدوار است به طوری که خورشید را نماد امید و نشاط در جامعه می‌داند که پیروزی نهایی را به ارمغان می‌آورد. نیز در ادامه، منصور حلاج عارف ایرانی را نمونه انسان آزادیخواه و شهید راه حق و معرفت معرفی می‌کند که وی برای دفاع از عقاید و آرمانهای خویش کوتاهی نکرد و ساكت ننشست؛ در واقع شاعر او را الگو خود قرار می‌دهد تا برای رسیدن به اهدافش از هیچ تلاشی فرونگذارد.

أَكْتَبْ إِسْمِي فِي أَسْفَارِ الرَّمَلِ / أَرْصَفْ لِلشَّمْسِ حَدَائِقَ / أَبْكَى إِذْ لَا أَمْلَكُ طَائِرًا
أَصْعَدُهَا فِي نَزَهَاتِي / لَا يَغْدِرَ نَفْسِي نَحْوَ الْجَنَّةِ / فِي هَذَا الْوَطَنِ الْمَقْفُرِ مُثْلِ قَوَابِدِ
مَقْتُولَةٍ / أَطْرَقُ أَبْوَابِي، أَبْحَثُ عَنْ جَثَّةِ جَيْلٍ / عَنْ شَهَدَاءِ حَلْفَاءِ / عَنْ وَجْهِ صَدِيقِيِّ الْعَائِدِ
مِنْ سَجْنِ السَّلْمَانِ / عَنْ صُورَتِ الْحَلَاجِ الْوَاقِفِ فِي مُسْتَشْفَى السَّلْلِ / يَحْرُسُ أَمْرَاضَ
الْفَلَاحِينِ / أَبْحَثُ عَنْ حَرَيْهِ (همان، ۲۴). ترجمه: نام خود را در سفرهای شنی به رشته

بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی

تحریر درمی آوردم / برای خورشید باغهایی را سنگ فرش می کنم / به سبب اینکه بالهایی ندارم که با آن به دورستها پرواز کنم، گریه می کنم. / تا خود را به سمت بهشت سوق دهم / در این وطن (متروکه) خالی شده بسان قایقهای کشته شده / درهایی را می کویم، از جسد نسل سخن می گویم / از شهیدان هم پیمان / از صورت برگشته دوستم از زندان سلمان / از صورت حلاج ایستاده در بیمارستان سل / بیماریهای کشاورزان را پاسداری می کند / از آزادی سخن می گویم.

۴-۲-۲ نقل نام شهرهای ایران

العزاوی در قصیده «کاتدرائیه العصافیر» علاوه بر اینکه به نبود بیان و سلب حقوق بشر در سازمان ملل نیویورک گوشه چشمی می زند به توریست‌های ارمنی که به شهر شیراز سفر کرده، و مجازوب زیباییها آن شده‌اند، اشاره می کند؛ چرا که آنان شیراز را مهد تمدن و فرهنگ می دانند. شاید دلیل آن هم به این برگرد که آرامگاه بزرگترین شاعران ایرانی، سعدی و حافظ در آن شهر است.

فِي سُوق الْوَرَاقِينَ وَقَعْتُ، رَأَيْتُ نِيُويُورُكَ مُخْبَأً فِي قُبَيْنَةٍ وَالْمَوْجَةُ تَكُتبُ يَوْمَيَّاتِهَا
مَقْتَنِصَةً تَسِيمَ الْبَحْرِ / مُوسَكُوفِيُّونَ مِنْ أَوْاسِطِ آسِيَا يَعْبُرُونَ شِيرازَ إِلَى وَطَنِيِّ (العزاوی،
۲۰۰۶، ج ۱: ۲۷). ترجمه: در بازار کاغذ فروشان ایستادم. نیویورک را در بطری پنهان شده دیدم. / موج در حالی که نسیم دریابی را در آغوش کشیده است، خاطراتش را می نگارد (می نویسد) / نقاشهای ارمنی از میانه آسیا از شیراز تا سرزمینم عبور می کردنند (می کنند).

شاعر در قصیده «کل صباح تنهض من نومها» بیان می کند جنگ از گذشته تا حال وجود داشته است و ادامه دارد و به منظور اشاره به جنگ‌های کهن، یکی بارزترین جنگهای گذشته (قادسیه) را یاد می کند. وی به اوضاع و شرایط نابسامان کشورش اشاره می کند؛ هم چنین به دوران جنگ در ایران عزیzman در اقصی نقاط کشور مانند اصفهان، قم و تهران می پردازد که آن زمان مورد هجوم دشمنان و بیگانان قرار گرفته بوده؛ آن زمان که بمباران هوایی سراسر سرزمینمان را فرا گرفته بود. در واقع ارتباط عمیقی میان این شهرها با سرزمین خود به وجود می آورد و نوعی احساس همدردی در این شهرها با وطن خود می یابد؛ در عین حال به آینده روشن و پیروزی نزدیک امیدوار است:

هذِهِ هِيَ الْحَرَبُ إِذَا: كُلُّ شَيْءٍ عَلَى مَا يُرَامُ/الصَّوَارِيخُ تَقْصِفُ الْمَدْنَ وَالطَّائِرَاتُ تَوَدَّعُ
الْغَيْوَمُ/لَا شَيْءَ سَوْيَ جُنَاحٌ تَكْبُرُ/تَمْتَدُ ما بَيْنَ كَرْكُوكَ وَ أَصْفَهَانَ/ما بَيْنَ بَغْدَادَ وَ قُمَّ/ما
بَيْنَ أَرْبَيلَ وَ طَهْرَانَ/ما بَيْنَ الزَّمْنِ وَ الزَّمْنَ/ما بَيْنَ الدَّمِ وَ الدَّمِ/كُلُّ شَيْءٍ عَلَى مَا
يُرَامُ(همان: ۴۲۱). ترجمه: این همان جنگ است. آن هنگام که همه چیز بر وفق مراد
است. موشکها شهرها را بمباران می کنند و هواپیماها با ابرها وداع گویند. چیزی جز
لاشهای که در حال بزرگ شدن است نیست که در میان اصفهان و کرکوک ادامه می-
یابد. در میان بغداد و قم / میان اربیل و تهران / و میان زمان و زمان / میان خون و
خون / همه چیز رو به راه است.

۵-۲-۲ واژگان معرف در اشعار العزاوی

کلماتی از زبان فارسی به دایره واژگان زبان عربی راه یافته و در قالب و شکل معرف
در آمده است.

واژگان بسیاری از جمله فارسی و ترکی وارد زبان عربی شده که سهم در آمیختگی
زبان فارسی بیشتر است و به قبیله‌های همسایه محدود نیست؛ بلکه به قبایل
دوردست هم گسترش یافته و این نشاندهنده تأثیر انکارناپذیر زبان فارسی بر زبانهای
دیگر است (آدی شیر، ۱۹۸۸: ۱۴۱).

آذرنوش در زمینه وامگیری از واژگان فارسی این گونه می‌نویسد:
ایرانیان اگرچه از زبانهای سامی گوناگون، کلمات بسیاری وام گرفتند اما به زبان
عرب بادیه‌نشین چندان نیاز نداشتند و از آنجا می‌توان باور کرد که کلمات عربی به
زبان پهلوی راهی نیافته بود؛ در عوض واژه‌های فارسی به سبب اختلاف سطح
فرهنگی نفوذ گسترده‌ای در جهان عرب یافته بود (۱۳۷۵: ۱۶۰).

کلمات معرف در اشعار العزاوی به وفور دیده می‌شود؛ به همین دلیل ذکر همگی آن
در این مقاله مقدور نیست. بنابراین به بیان چند مورد اکتفا می‌شود:

۱-۵-۲ بستان

«بستان گلزار و گلستان را گویند و مخفف بستان هم هست بالضم، معرف بستان از
منتخب و در سراج اللغات نوشته که لفظ فارسی است مرکب از کلمه بُست بالضم که
به معنی گلزار و جایی که میوه خوشبو در آن باشد و الف و نون زائد مثل شاد و
شادان» (دهخدا، ۱۳۴۵: ۱۹). هم‌چنین درباره اصل این واژه آمده است: «اصل واژه بستان،

فارسی محض است که بوی خوش یا شمیم دل انگیز را گویند؛ همچنین به معنای محل پرورش و رشد درختان و گلها و گیاهان استفاده می‌شود» (أدى شیر، ۱۹۸۸: ۲۲).

العزاوی در قصیده «العين» ضمن استفاده از واژه معرف بستان از واژه العین در معناهای مختلف از جمله حقیقی و مجازی استفاده کرده است. شاعر مرگ را به موجود زنده‌ای قیاس می‌کند که چشم دارد و با چشمان جاسوس‌وارش ما را تحت نظر می‌گیرد تا در اجل مسمی قبض روح کند. واژه «عين» آن هنگام که در مورد مرگ به کار می‌رود به معنای چشم (عضوی از بدن) است، هنگامی که لفظ رصد کردن ذکر می‌کند، منظور وی جاسوس است. در واقع در اینجا مجاز به علاقه جزئیه آمده است؛ چون چشم جزء اصلی و کاربردی بدن جاسوس به شمار می‌آید و او با چشم، افراد را تعقیب و دنبال می‌کند. بر این اساس به قرینه ترصد پی می‌بریم که در اینجا عین به معنای جاسوس است:

٩١



عينُ الموتِ الحيوانِ تُضيِّءُ وَ تُبْرِقُ مثلاً نهار/يجلسُ فوقَ صخورِ نائيةً/مثل لصوصِ
يتظرونَ لصوصاً فيَ ليل. /عينُ سوداءً علىَ كَفٍ/ترصدُنا/عينٌ فيَ فَكَيَ ذَئبٌ/يعدو فيَ
بستانِ ورود/ندخلُه يوماً مُغْرِبِينَ (العوازى، ٢٠٠٦، ج ١: ٣٣٥). ترجمة: چشم مرگ
موجود زنده بسان روز می‌درخشد/ در حالی که بالای صخره‌های دور می‌نشیند/
همچون دزدهایی متظر در شب متظر دزدهای دیگری هستند/ چشم سیاهی که
جاسوسوارانه از ما مراقبت می‌کند/ چشمی که در میانه آرواره‌های گرگ قرار دارد/
در باغ گلها، می‌دود/ روزی در حالی که غریب هستیم، وارد آن می‌شویم.

٢-٥-٢-٢ دیباچ

دیباچ معرف دیبا و به جامه‌ای از جنس حریر که آن را می‌پوشند، گفته می‌شود. همچنین نقل شده که دیبا در فارسی مرکب از دیو یعنی جن و از باف یعنی بافت و دوخت است و نیز عرب درباره آن گفته: دَبَّاجَ يَعْنِي نَقْشَ بَسْتَ وَ زِينَتَ يَاْفَتَ وَ دِبَّاجَهَ مَتَفَاقِوْتَ اَزَ وَ دَرَ حَقِيقَتَ سَرِيَانِيَ اَسَتَ (أدى شیر، ۱۹۸۸: ٦٠).

فاضل العزاوی در سروده «الموت من فرط الخلود» شهیدان راه وطن را آن هنگام که در میدان نبرد جان خویش را تقديم وطن می‌کنند، می‌ستاید. وی معتقد است آنها با مرگشان جاودانگی و والایی در دل مردم به جا گذاشتند و همواره در بین مردمانش زنده هستند. در حقیقت شاعر در این قسمت از این آیه قرآن کریم اقتباس نموده است: وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (آل عمران/ ١٦٩) ترجمه:

«هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.» تا جایی که باید کفن آنها از پارچه ابریشمی باشد؛ چرا که آنان بسیار پاک و مقدس، و سزاوار نیکوترين رفتار هستند؛ هم‌چنین معتقد است که شاعران باید همواره نام و یاد شهدا را در اشعارشان زنده نگهادند.

من سوء حظِ الخالدينَ/أنهم يموتون أيضًا لذكَ شَيْئَتُ لِنفسي في قريتي الواقعَ على
البحرِ/أجملَ قبرَ أتمدَّ فيه مطمئناً على راحتى/في ذاكرة الأجيالِ القادمة/فرشتهُ
بطنافسِ من ديباجِ صينيَّ وَ حَوْلُته إلى مُتحفِ ملائكةِ باثارى الكاملةِ/يحرسه تمثالٌ من
رُخَامٍ يشبهنى/أوقفته في البابِ (العزاوي، ۲۰۰۶، ج ۲: ۴۴۷). ترجمة: بهخاطر بداقبالي
زنگان/ همانا آنان نیز می‌میرند/ بدین خاطر برای خودم در روستای واقع در کنار
دریا زیباترین قبر را ساختم/ که در آن با اطمینان استراحت کنم/ در یاد بود نسلهای
آینده/ آن را با فرش‌هایی از جنس ابریشم چینی مفروش کردم/ و آن را به موزه
تبديل کردم و از آثار کامل خودم پُرُش کردم/ مجسمه‌ای از جنس مرمر که شبیه
خودم است در رأس آن قرار دارد، از آن پاسداری می‌کند/ آن را بر در آن نصب
کردم.

۳-۵-۲-۲ القرنفل

شاعر در سرودهای با نام «قضیه هاملت» از واژه القرنفل که ریشه فارسی دارد استفاده می‌کند. «اصل واژه سانسکریت است که از طریق فارسی به عربی راه یافته است» (تعالی، ۱۹۹۹: ۲۸۲).

در این قصیده شاعر با اشاره به داستان هملت، که پدرش را از دست داد، خود را بسان هملت می‌پندارد آن هنگام از وطن خویش دور شد و در غربت بهسر می‌برد و در تبعیدگاه درمانده شد و برای سرزمه‌نش زانوی غم در بغل گرفت و همواره دریابی از اشک در چشمانش برای کشور خویش روانه می‌کند:

إرفعْ يدًا للموتِ و اشرعْ رمحَك المنسىَ/ نحو البابِ و اطعنْ بلا رحمة/ليشربَ
الغبارُ منْ عيونك العتمةَ/ و يُزدَهَرَ القرنفلُ المنفىَ في الصحراء/لتلبسَ الجريمةَ
السوداء/قميصَها المغسولَ بالدموع/قميصَها الأبيضِ (العزاوي، ۲۰۰۶، ج ۱: ۱۰۲).
ترجمه: دستی را برای مرگ بالا بیر و نیزه فراموش شدهات را بکش (از نیام درآور)/
به سمت در/ و بدون عطوفت و مهربانی نیزه را پرتاپ کن/ تا غبار از چشمان

بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی

تاریکت بنوشد / و گل میخک تبعید شده در صحراء شکوفه دهد / تا لغزش‌های ملات -
بار پیراهن شسته شده و لباس سفیدش را با اشکها بپوشد.

۴-۵-۲-۲ الزنابق

«زنبق معرب زیوه یا جیوه است که اصل آن پهلوی بوده است» (رشیدی، ۱۳۳۷: ۵۶). شاعر در قصیده «نزهه المحارب» واژه فارسی الزنابق را به کار برده است. وی در این سروده، عرب‌بودن خویش را مایه سرافرازی و مبهات خویش می‌پندارد و از اینکه مورد کم‌لطفى و بی‌مهری در جامعه قرار گرفته و غریب و دو افتاده شده، بسیار دلتگ و اندوهگین است:

لِتُقْبَلُ جَيْتَنِي الْزَنَابِقُ وَلِتَقْرَبَ مِنْ هَتَافَى الْغَيْوَمُ/ فَأَنَا الْعَرَبِيُّ الَّذِي قَتَلُوْهُ هُنَالِكَ بَيْنَ الصُّخُورِ (العواوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۱۵۰). ترجمه: گل سوسن باید پیشانی ام را ببود و ابرها به فریادم نزدیک شوند؛ زیرا من عربی هستم که او را آنجا بین صخره‌ها کشته‌اند.

۴-۵-۲-۲ الأرجوان

«ارجوان معرب ارغوان به درختی گفته شده است که ایرانیان از دم کرده آن برای نوشیدن استفاده می‌کردند و نیز به رنگ سرخ هم اطلاق می‌شود؛ همچنین در صورت سوزاندن شاخه آن برای رشد موها مفید است» (آدی شیر، ۱۹۸۸: ۸).

العواوی در سروده «كل صباح تنهض الحرب من نومها» به دوران اسارت و زندانی شدن خود در ارودگاه اشاره می‌کند که در آن هیچ راه گریزی نمی‌یابد و تمام راه‌ها بر او بسته شده است. وی مأموران سنگدل و خشن زندان را به گرگایی مانند می‌کند که برای تصاحب کردن او در کمین نشته‌اند؛ همچنین خونهایی را که در این راه ریخته می‌شود، بسان گلهای ارغوان در زیبایی می‌پندارد و این چنین شاعر این واژه معرب ارجوان را به کار برده است:

كُلَّ صَبَاحٍ تَنْهَضُ الْحَرْبُ مِنْ نُومِهَا/ مُعْتَقَلٌ يَفْرُّ مِنْ سِجْنِ السَّلْمَانِ لِيَلًا/ تَنْهَسُ الدَّنَابُ فِي طَرِيقِهِ إِلَى التَّارِيخِ/ مَصَاصُ دَمَاءِ يَجْلِسُ فِي قَصْرِ النَّهَايَةِ/ وَيَحْدَقُ مُبَتَسِّمًا فِي وجْهِيِّ/ إِنْقَلَابٌ أَسْوَدٌ يَنْفَثُ دَمًا فَوْقَ الْأَرْجَوانِ (العواوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۴۱۲). ترجمه:

جنگ هر صبح از خواب به پا می‌خیزد / او شیی از ارودگاه در زندان سلمان فرار می‌کند / گرگها در مسیرش او را به سمت تاریخ گاز می‌گیرند / در آخرین کاخ به بالا

کشیدن خونها می‌پردازند/ به چشمانم خیره می‌شوند و می‌خندند/ نهضتی غم‌انگیز
بالای خون ارغوان‌گونه من طلوع می‌کند.

۶-۵-۲-۲ عسکر

«العسکر معرب کلمه لشکر در فارسی و همچنین در آرامی و یونیانی هم اینگونه بوده است» (آنه شیر، ۱۹۸۸: ۱۱۴).

شاعر عراقی در این سروده میان پرندگان و سربازان میهن تشییه برقرار کرده است و تفاوت اساسی سربازان را با این کبوتران در این می‌داند که آنان هدفی والاتر از این کبوتران دارند و در رسیدن به آرمانها و خواسته‌هایشان ایستادگی و ابرام می‌ورزنند:

من قاره/ تتحرک با تجاه الحب/ يخرج شب عَسْكَرِيُّ بورده/ و يعبرُ أغباشا منحدرةً من
تلِ إِذْ يَمْكُن لِلسَّابِلَةِ أَن يَرْوَى أَسْرَابَ عَصَافِيرَ تَحْلُقُ فوقَ سَاقِيَةِ (العزاوي، ۲۰۰۶، ج ۱: ۵۰). ترجمه: از قاره‌ای/ به سمت عشق حرکت می‌کند/ متی نظامی با گلی خارج
می‌شوند و از تاریکی‌های سرازیری تپه‌ای عبور می‌کند/ آن هنگام که رهگذران
می‌توانند دسته‌های گنجشکان را ببینند/ که بر فراز نهر آب پرواز می‌کنند.

۷-۵-۲-۲ النرجس

«عربی شده «نرگس» است و در پهلوی «نرگیس» بوده است (فرهوشی، ۱۳۸۱: ۳۹۵). در باب واژه نرجس گفته شده: «بر وزن فعل در شعر قدیم بوده است. در واقع اصل آن فارسی (ترکی، به فتح نون و کسر کاف) بوده و به معنای گل مشهور خوش‌بوی است؛ هم‌چنین در اسطوره‌های یونانی نام جوانی بوده است» (الجوالیقی، ۱۹۹۰: ۶۰۶).

العزاوي در قصیده‌ای با نام «قتيل منذ العام ۱۹۱۴» از واژه نرجس استفاده کرده که عربی شده واژه فارسی نرگس است. در این سروده به توصیف زمان جنگ جهانی اول در عراق می‌پردازد؛ آن زمان که انگلستان کشور عراق را به اشغال خود درآورد و باعث ویرانی و نابودی کشور شد. وی رزمnde میدان نبرد را توصیف می‌کند که زخمی شده و خواستار کمک از دوستان خویش است؛ اما دریغا! دوستانی برایش باقی نمانده و خونش بر روی زمین ریخته شده تا جایی که از خون این شهید وطن و همراهانش، لاله و نرگس دمیده شده است.

كان الفارسُ يمضى في نارِ الحربِ. و في السهلِ ثلاثةُ فُرسانٍ يضطجعونَ على العُشبِ،
و فوقَ الصخرةِ مدفعٌ رشاشٌ متrocِّ و أمامِ الشَّمسِ تُحَلِّقُ خمسُ حماماتٍ مُبتهجاتٍ.

قال الفارس «إني آنْزف». لم يَسْمَعْهُ رفَاقُه. كان يَشُدُّ أصابعَه فوق الجُرْح قرِيباً من قلبه و الدُّم يَدْلُقُ فوق الأرضِ فتَزَهُرُ بالترجس (العواوی، ٢٠٠٦، ج ١: ٢٩٣). ترجمة: آن سوارکار [قهربان جنگجو] در آتش جنگ پیش می‌رفت / و در دشت سه سوارکار روی علفها دراز کشیده بودند / و بر فراز صخره تیرباری رها شده بود و در برابر خورشید پنج کبوتر سرمست اوچ می‌گرفتند. آن سوارکار گفت: از بدنم خون می‌ریزد؛ همراهانش، نشینیدند/ انگشتانش را روی زخم نزدیک قلبش فشار می‌داد / و خون بر زمین می‌ریخت و گل نرگس شکوفه می‌کرد.

۸-۲-۲ فندق

فندق: «این واژه در پهلوی پوندیک بوده و در بندهشن آمده است» (بهار، ۱۴۴۵: ۱۲۴۵). و در لغت‌نامه دهخدا در تعریف فندق گفته شده است: «کاروانسرا. جمع فنادق، ۹۵ مهمانخانه، هتل» (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۲۶).

❖

العواوی با الهامگیری از داستانهای آگاتا کریستی^۳ به بیان اوضاع فعلی خود می‌پردازد؛ زیرا داستانهای این نویسنده بیشتر اجتماعی بوده است. یکی از الهامگیریهای شاعر هنگام مراسmi است که در آن همه با هم خوب بودند و در صلح و صفا به سر می‌بردند که این را در بیشتر داستانهای کریستی می‌یابیم. کریستی علاوه بر نوشتن داستانهای عاشقانه به نویسنده‌گی داستانهای جنایی معروف است. شاعر در ادامه قصیده به آنها استناد، و بیان می‌کند که در آن افراد شجاع و وارسته طعمه ظلم و ستم قرار می‌گیرند و افراد دزد در مستی به سر می‌برند و این حاکی از اوضاع ناسالم حاکم بر جامعه است. شاعر ضمن ذکر این داستان از واژه معرب شده «فندق» استفاده کرده است:

فِي فِنْدِقِ زِيَا يَنْسِي الْمُسْتَشْرِقُ / زِوْجَتَهُ، يَشْرُبُ فِي الْبَارِ نِيَذَ التَّفَاحِ / مَعْتَمِراً قَبْعَةً مِنْ قَشِّ
حَائِلٍ / يَضْطَهُدُ الصِّيفُ أَجَاثَا كَرِيسْتِي تَكْتُبُ عَنْ بَابِلَ / قَصْتَهَا الْبُولِيسِيَّةُ / فِي الفَصْلِ الثَّالِثِ
مِنْ كُومِيدِيَا الْأَخْطَاءِ / يَتَعَذَّبُ كُلُّ الْأَبْطَالِ، يَمُوتُ الْلُّصُّ / يَتَلَعَّلُ شَحَادُو بَغْدَادَ الرَّقْصِ / فِي
مَلْهِي الْأَوْبِرِجِ^۴ (العواوی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۶۳). ترجمه: در هتل زیا [نام هتل] آن مستشرق [خاورشناس] همسرش را از یاد می‌برد / و در مشروب فروشی [یا در قسمت
مخصوص شرب خمر] شراب سیب سر می‌نوشد / در حالی که کلاهی حصیری [از
پوست خرما] به سر دارد. تابستان آگاتا کریستی را در مضيقه قرار می‌دهد / او
در باره بابل دست به نگارش می‌زند / داستان پلیسی‌اش / در پرده سوم از نمایشنامه

۱۳۹۶-۱۳۹۷ پاییز و زمستان سال ۲، شماره ۴، عربی

کمدی اشتباهات [کوميديا الاخطا اثر شکسپير]، همه قهرمانان به رنج می‌افتد، آن دزد می‌میرد. متکديان بغداد در ميکده اوبرژ [ملهي = ميکده يا مرکز لهو و لعب و عيش و نوش] رقص را فرا مي‌گيرند.

۳. نتیجه

۱. اشعار فاضل العزاوى، شاعر معاصر عراقی مالامال از فرهنگ ایرانی است که از بارزترین نشانه‌های آن برشمودرن نام شاعران ایرانی نظیر خیام، سعدی، حافظ و مولوی است. العزاوى نیز با کنجکاوی تمام اشعار آنان را مطالعه کرده و از آنان تأثیر پذیرفته است به‌گونه‌ای گاهی چندین بیت از اشعار آنها را به زبان فارسی در دیوان خود نقل می‌کند.

۲. طبق مکاتباتی که با شاعر انجام شد از علت تأثیرپذیری از فرهنگ ایرانی از ایشان پرسیده شد، ایشان، فرمودند همان‌طور که گوته در نوشته خود با عنوان «دیوان شرقی» در باب حافظ سروده و از او الهام گرفته، وی نیز از حافظ شیرازی تأثیر پذیرفته است و هم‌چنین با خیام نیشابوری از طریق ترجمه انگلیسی فیتز جرالد و نیز ترجمه عربی احمد الصافی النجفی آشنا و از مطالعه آنها شگفت‌زده شده است. منطق‌الطییر عطار را مطالعه کرده و به دیوان عربی «بستان الزهور» سعدی شیرازی هم نظری داشته است؛ اما در رابطه با شاعران عصر جدید هیچ‌گونه معلوماتی ندارد که دلیل آن را این‌گونه تشریح کرد که اشعارشان تاکنون ترجمه نشده است.

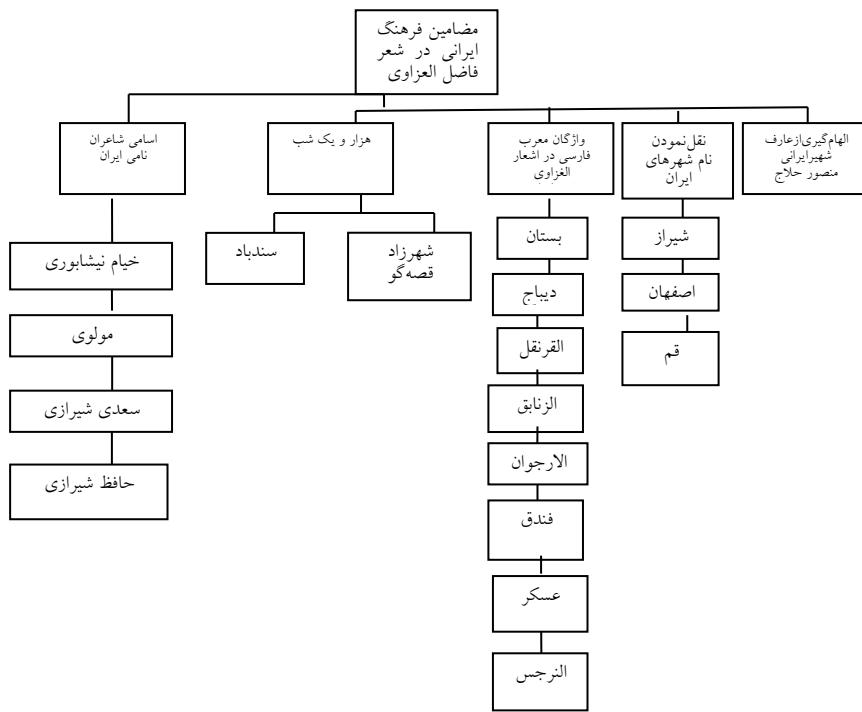
۳. العزاوى علاوه بر آوردن نام برجسته‌ترین شعرای فارسی زبان و حتی ذکر گزیده‌ای از اشعار آنها بازتاب مضمونهای فرهنگ ایرانی را در اشعارش به این شرح ذکر کرده و از آنها تأثیر پذیرفته است: ۲- داستان هزار و یک شب: به مهمنترين اسطوره‌های ایرانی آن شهرزاد و سندباد اشاره می‌کند ۲- الهمگیری از عارف ایرانی منصور حلاج ۳- ذکر نام شهرهای ایران ۴- استفاده از کلمات معرب فارسی در اشعار

۴. العزاوى به دلیل اوضاع و شرایط نامساعد و خفقان سیاسی جامعه از بی‌پرده سخن گفتن عاجز است. بنابراین برای بیان رخدادها و حوادث اجتماع از نمادها، اسطوره‌ها و شخصیت‌ها به صورت پوشیده و رمزگونه یاری می‌طلبد تا این‌گونه هم هدف خود را به مخاطب القا کند و هم خود را از پیامدها و محرومیتهای احتمالی مصون بدارد.

بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی

۹۷

❖ دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۱



پی‌نوشتها

١. تختب و اختب: یورغه رفتن (چهار پا)، یورتمه رفتن.
٢. فی جوف: در درون، در داخل، در شکم، در میان.
٣. «آگاتا کریستی (Agatha Mary Clarissa Miller)

«آگاتامری کلاریسا میلر، در سال ۱۸۹۰ متولد شد. پدرش آمریکایی و مادرش انگلیسی بود. دوران طفولیت دون شایر گذشت. این منطقه بعدها مرکز وقوع حوادث و رویدادهای مختلفی شد که در بسیاری از داستانهای او به دفعات آمده است. وی به بزرگ‌ترین رمان‌نویس پلیسی مشهور شد البته وی قبل از نگارش و خلق نخستین اثرش مرتباً با خواهرش بگو مگو داشت و به خواهرش می‌گفت: داستان پلیسی آن گونه که به نظر می‌رسد، مشکل نیست! همچنین دو شخصیت برجسته ادبیات پلیسی، کارگاه هرکول پوآرو و دوشیزه جین مارپل بوجود آورد.» (کریستی، ۱۳۷۳: ۵)

٤. اوبرژ(Auberge): اوبرژ در اواسط قرن نوزدهم در جاده اصلی متنه به شهر پونتوآز جهت استفاده به عنوان خانه ساخته شد. قسمتهای مختلف ساختمانهای اولیه شامل دیوار کامل قرن هیجدهمی با اوبرژ ترکیب شدند. اوبرژ بطرز ایده‌آلی در جلو ورودی شهر قرار گرفته است. دختر آقای لور مال اصلی از قرار گرفتن در مرکز استفاده کرد تا خرده فروشی شراب راه بیندازد.

منابع

- كتابها

*قرآن کریم

- آذر، اسماعیل؛ ادبیات ایران در ادبیات جهان؛ تهران: سخن، ۱۳۸۷.
- اذی شیر، السيد؛ **الألفاظ الفارسية المعرفة**، الطبعة الثانية؛ القاهرة: دار العرب للبستان، ۱۹۸۸.
- بهار، مهرداد؛ واژه بندشن؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- شعلی نیشابوری، ابو منصور؛ **فقہ اللغة**؛ بتحقيق عمر الطیاع، بیروت: شرکة دار الأرقام، ۱۹۹۹.
- الجوالیقی، أبی منصور؛ **المعرب من الكلام الأعجمی على حروف المعجم**؛ دمشق: دار القلم، ۱۹۹۰.
- خورشید، فاروق؛ **أدیب الأسطورة عند العرب**؛ قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، ۲۰۰۴.
- دهخدا، علی اکبر؛ **لغت‌نامه**؛ زیر نظر دکتر معین، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- رشیدی، عبدالرشید بن عبدالغفور؛ **معربات رشیدی**؛ تهران: کتابخانه بارانی، ۱۳۳۷.
- زرین‌کوب، عبدالحسین؛ **تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن**؛ ترجمه: مجده‌الدین کیوانی، تهران: کتابخانه ملی ایران، ۱۳۷۳.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین؛ **کلیات**؛ تصحیح محمد علی فروغی، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۱.
- شیروانی، علی؛ **گلستان سعدی** (مقدمه، تصحیح و شرح لغات)؛ تهران: نشر طلا، ۱۳۷۵.
- العزاوی، فاضل؛ **فراشة فی طریقها إلی النار**؛ سوریه-دمشق: دارالمدى للثقافة و النشر، ۱۹۹۸.
- ، **الروح الحية جيل الستينات في العراق**؛ سوریه: دارالمدى للثقافة و النشر، ۲۰۰۳.
- ، **الأعمال الشعرية الكاملة**، **الجزء الأول و الجزء الثاني**؛ کولونیا (آلمانیا)؛ بغداد: محفوظة لمنشورات الجمل، ۲۰۰۶.
- ، **الرأى في العتمة**؛ بغداد: منشورات الجمل، ۲۰۱۷.
- فرهوشی، بهرام؛ **فرهنگ پهلوی**؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- کریستی، آگاتا؛ **ارثیه سوم**؛ مترجم: بهرام افراسیابی، تهران: انتشارات مهتاب، ۱۳۷۳.
- کیلانی، کامل؛ **قصص من ألف ليلة**؛ السندياد البحري، الطبعة السادسة و العشرون، القاهرة: دار المعارف، ۱۹۲۸.

بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی

- محمدعباس، قاسم؛ **الحلاج الأعمال الكاملة؛ التفسير - الطواصين** - بستان المعرفة نصوص الولاية المرويات الديوان، القاهرة؛ مكتبة الأسكندرية، (بي تا).

مقالاتها

- آذرتاش، آذرنوش؛ رساله التبصر بالتجاره جاحظ و واژه‌های فارسی آن، مقالات و بررسیها؛ ش ۵۹ - ۶۰ (۱۳۷۵) ص ۱۵۹ - ۱۷۸.

- ژاک دوشن، گیمن؛ تأملاتی درباره زرتشت، ایران‌نامه؛ ش ۳۳ (۱۳۶۹)، ص ۲۲-۳.
- حدادی، محمدحسین؛ تأثیر حافظ و عشق عرفانی در خلق دیوان غربی - شرقی گوته، پژوهش زبان‌های خارجی؛ ش ۳۴ (۱۳۸۵)، ص ۴۷ - ۶۰.

- حسان، عبدالحکیم؛ الأدب المقارن بين المفهومين الفرنسي والأمريكي، فصول قاهره؛ المجلد الثالث (۱۹۸۳)، ص ۱۱-۱۷.

٩٩ - طاوی، محمود و نعمه ثمینی و فرهاد مهندسپور؛ در جستجوی شهرزاد هزار و یک شب، پژوهش‌های ادبی؛ ش ۱۵ (۱۳۸۶)، ص ۶۳ - ۸۰.

◆ دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۱
- نوین، حسن؛ میرزایی، فرامز؛ بن‌مایه‌های افسانه شهرزاد ایرانی در نمایشنامه شهرزاد توفیق الحکیم، ادبیات و زبانها: زبان و ادبیات عربی، ش ۴ (۱۳۹۰)، ص ۱۵۳ - ۱۶۸.

- منبع مجازی

[http://www.parsquran.com /data/show.php?sura=3-](http://www.parsquran.com /data/show.php?sura=3)